

سفر امام حسین(ع) بسوی کربلا با تأکید بر شبهات پیرامون آن

□ خلیل الله طاهری *

چکیده

مباحث کلامی در میان علوم اسلامی از اهمیت ویژه‌ی برخوردار است. بگونه‌ای که بسیاری از شقاقهای موجود در میان مسلمانان، ریشه در علم کلام دارد. مسئله‌ی امامت یکی از آنها است که دانشمندان مسلمان نیز بدان اذعان کرده‌اند. اهل سنت معتقداند که پیامبر(ص) کسی را به عنوان جانشین خود معرفی نکرده و تعیین خلیفه را به مسلمانان واگذار کرده. بر همین اساس، گروهی از صحابه، ابوبکر را به عنوان خلیفه مسلمانان تعیین کردند. این ایده از نظر مسلمانان شیعه مذهب نوعی انحراف از اصول بنیادی محسوب می‌شود.

اهل سنت بعداً برای جلوگیری از تالی فاسد این باور، پذیرفته‌اند: کسی که، با زور شمشیر زمام امور مسلمین را به دست گیرد، اطاعت از او لازم و قیام علیه او حرام است. اگر چه از شرایط آن برخوردار نباشد. لذا، خلافت از یک مساله بنیادی و اصولی، به مساله‌ای فقهی تنزل یافت، و مشروعیت خلافت به انتخاب مردم احاله شد. آنها برای دفاع از انحرافات خلفا بر ضرورت دو اصل (عدالت و اجتهاد) پافشاری کردند. شیعه و عالمان آن در برابر تفکر ذکر شده بر این باورند که: خلافت و جانشینی پیامبر(ص) امر الهی بوده که تنها با تعیین خداوند و نصب رسول خدا(ص) صورت می‌گیرد. بر همین اساس، پیامبر خدا(ص) علی بن ابی طالب و یازده فرزندش را به عنوان خلیفه و امامان امت تعیین کرده است. از نظر شیعه مسئله‌ی معصومیت جانشین پیامبر(ص) از همیجا ناشی می‌گردد.

کلید واژه‌ها: امام حسین، سفر، کربلا، شبهات،

* فارغ التحصیل سطح چهار مجتمع عالی فقه، جامعه المصطفی(ص) العالمیه

مقدمه

در طول تاریخ پرفراز و نشیب جوامع اسلامی، بحث های کلامی در میان مسلمانان، از مباحث چالشزای بوده بگونه ای که بسیاری از دو دستگی های موجود در میان مسلمانان، ریشه در همین دارد. مسئله ای امامت را اگر رأس الرئوس و شمسُ الشمس این علم بنماییم، سخن به گزاف نگفته ایم. تا جای که ما می دانیم و بسیاری از دانشمندان مسلمان از جمله شهرستان در ملل و نحل بدان اذعان کرده. هیچ بحث کلامی در اسلام به اندازه مساله «امامت» باعث شکاف میان مسلمانان نشده و در هیچ زمینه ای به اندازه این مساله خون مسلمانان بر زمین نریخته است. اهل سنت معتقداند که پیامبر (ص) کسی را به عنوان جانشین خود معرفی نکرده و این مسئله به خود آنان واگذار شده. بر همین اساس، صحابه پس از رحلت پیامبر (ص) در سقیفه بنی ساعده ابوبکر را به عنوان خلیفه مسلمانان تعیین کردند. این ایده از نظر مسلمانان شیعه مذهب توعی انحراف از اصول بنیادی پیامبر (ص) محسوب شده و در برابر آن به مقاومت پرداخته اند. عالمان اهل سنت برای جلوگیری از تالی فاسد عقسده ای خود (ظلم و اجحاف خُلافای پس از پیامبر (ص)) پذیرفته اند: اگر کسی با زور شمشیر و بدون برخورداری از شرایط لازم (عدم فسق)، زمام مسلمانان را به دست گیرد، اطاعت از او لازم و مخالفت با آن حرام است. بدین ترتیب، مساله ای خلافت به انتخاب مردم احاله شد. از سویی دیگر، اهل سنت برای دفاع از حج رویهای خلفای پس از پیامبر (ص)، بر دو اصل (عدالت و اجتهاد صحابه). اصرار ورزیدند: در مورد (عدالت صحابه) ما باید بر این باور باشیم که صحابه پیامبر (ص) هیچگاه عمدا و با سوء نیت بر سر قدرت با یکدیگر به رقابت پرداخته اند. در مورد (اجتهاد صحابه) نیز باور دارند که صحابه به یمن همراهی با پیامبر (ص) و هم عصری با نزول آیات قرآن، از ملکه اجتهاد و قدرت استنباط احکام و آموزه های دینی برخوردار بوده اند. مقتضای اجتهاد، مشروعیت و حجیت ظاهری گفتار و افعال است، هر چند در متن واقع، آنچه مجتهد دریافته خطا باشد. بنابراین، اگر صحابه از نظر ما دچار خطاها، جنگها و نزاع های هم شده اند، مبتنی بر اجتهاد بوده و برای خود حجت شرعی داشته اند. همین نظریه احاله ای خلافت به رای و نظر مردم و

پافشاری بر دو اصل(عدالت و اجتهاد) زمینه ساز انحرافات فکری در عرصه(خلافت) شد. این نگرش باعث شد که عثمان علنا بیت المال را میان تبار خود تقسیم، طلحه، زبیر و عایشه به عنوان بزرگان صحابه پیامبر(ص) جنگ جمل را بر امام علی(ع) خلیفه پیامبر(ص) و منتخب مردم، تحمیل، عمر بن خطاب، معاویه بن ابی سفیان را بر شام مسلط سازد و زمینه‌ای سلطه مطلق امویان بر حکومت اسلامی در پهنه جهان اسلام را فراهم کند. سپس، معاویه در برابر حکومت مشروع امام حسن(ع) ایستادگی و باعث شهادت آن مظلوم شود. سرانجام کار بجای رسید که شخص چون یزید را به عنوان جانشین خویش تعیین کند. کسی که در سه سال حکومت ظالمانه‌ی خود، سه جنایت نابخشودنی در تاریخ اسلام مرتکب شد: (۱- قتل و غارت مردم مدینه، ۲- شهادت امام حسین(ع) در کربلا ۳- و به منجنیق بستن کعبه برای دستگیری عبدالله بن زبیر)

عالمان شیعه آن بر این باورند که: خلافت و جانشینی پیامبر(ص) امرِ الهی و تنها با تعیین خداوند و نصب رسول خدا(ص) صورت می‌گیرد. بنابراین، پیامبر(ص) علی بن ابی طالب و یازده فرزندش(ع) را به عنوان خلیفه و امامان امت تعیین کرده است. همچنین، نمی‌توان مدعی شد که صحابه به طور مطلق دارای ویژگی اجتهاد یا عدالت بوده اند. زیرا در میان آنان اشخاص ناآشنا، حتی به آموزه‌های اولیه اسلام و قرآن وجود داشته است. و نیز، صفحات تاریخ آکنده از گناهان آشکار شماری از آنان است. مباحث پیشرو در ادامه‌ی همین گفتار، به مسئله سفر امام حسین(ع)، دعوت مردم کوفه، انتخاب یا عدم انتخاب سفر از جانب امام شهید نحوه‌ی گفتار و کردار آن حضرت مورد بررسی قرار گرفته است.

مدخل:

پیش از ورود به عمق موضوع مطرح شده، لازم است نکاتی را متعرض گردم، تا جریان بحث در راستای اهدافی قرارگیرد که ما به دنبال آن هستیم: نصوص و روایات که در جریان قیام امام حسین(ع) از آن بزرگوار نقل شده، از دوطریق(اهل سنت و شیعه)بگونه‌ای بدست ما رسیده است که می‌توان گفت، تعریف جامع و کاملی از انقلاب مقدس امام حسین(ع) ارائه نکرده. از

نظر تاریخی، مواضع اتخاذ شده از جانب امام حسین(ع) و انتخاب های که از آن بر خوردار بود و سرانجام نوع انتخاب که از همان نخست بر آن پای می فشرد، بقسمی نقل شده که مورخین از لغزش، کوتاهی و خطای استنتاج، مصون نمانده اند.

با تأمل ساده و تفکر سبک و روان در کتاب ها و تحقیقاتی انجام گرفته پیرامون قیام امام حسین(ع)، می توان مشاهده نمود که تعریف جامعی که بتواند در یک نگاه، تمام زوایای قیام امام(ع) را برای خواننده بازگو نماید، وجود ندارد. هرچند تعداد کتاب های منتشر شده در رابطه با قیام امام(ع) طبق یک آمار (معجمی ۱۳/۱(ع)-۸/۱) بالغ بر سه هزار جلد می رسد.

بعنوان نمونه: هنگامی که ابوهره آزدی [بین راه مکه و کوفه] خدمت امام حسین(ع) آمد. بعد از سلام عرض کرد: ای پسر دختر رسول خدا، «چه چیز موجب شد که از حرم خدا و حرم جدّت محمد(ص) بیرون آیی؟» حضرت فرمود: «ای ابوهره! بنی امیه مالم را گرفتند و من صبر کردم. ناموسم را ناسزا گفتند صبر کردم و چون قصد ریختن خونم را کردند، گریختم. ای اباهره بخدا سوگند گروه سرکش مرا خواهند کشت و..» (ابن اعثم/بی تا/ ۱۲۳-۱۲۴) پاسخ امام حسین(ع) در برابر پرسش این مرد، بگونه ی است که انسان خیال می کند، کوشش و تلاش امام حسین(ع) فقط برای حفظ جانش بوده. فراتر از این چیزی دیگری در کار نبوده است. ویا زمانی که مسوره بن مخرمه به امام حسین(ع) نوشت: «گول نامه های عراقیان را نخور و..» آن حضرت پاسخ داد: «در این باره از خداوند طلب خیر می کنم.» (شافعی/ بی تا/ ۲۰۲) و نیز هنگام که امام حسین(ع) عازم مکه مکرمه بود، در میانه راه با عبد الله بن مطیع عدوی بر

خورد.^۱ عبد الله بن مطیع عرض کرد: «ای ابا عبدالله! خدا مرا فدایت گرداند آهنگ کجا داری؟» امام حسین(ع) فرمود: «فعلا که آهنگ مکه دارم؛ و چون به آنجا رفتم آنگاه در کار خویش از خداوند طلب خیر می کنم.» (ابن اعثم پیشین/ج ۴/ ۲۲) از ظاهراین فرمایشات امام حسین(ع) چنین استنتاج می شود که در جریان قیام آن بزرگوار هیچ طرح و برنامه ی از پیش تعیین شده وجود نداشته. بلکه مسیر حرکت ایشان را طلب خیر و استخاره تعیین می کرده است.

باز در جای که خود مناسب می بیند و می داند مخاطبانش استعداد و ظرفیت درک سخنانش را دارند. می فرماید: «من برای اصلاح در امتّ جدّم بیرون آمده ام؛ و می خواهم که امر به معروف

ونهی از منکرکنم و سیره جد و پدرم علی بن ابیطالب را در پیش گیرم.» (مجلسی/۱۳/ص) ۳۲/۸ (ص) و یا این سخن حضرت که فرمود: «ای مردم! رسول خدا فرمود: هر کس، سلطان ستمگری را ببیند که حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌شمرد؛ پیمان خدا را می‌شکند با سنت رسول خدا مخالفت می‌ورزد ... اگر با کردار و گفتارش به مخالفت با او برخیزد؛ برخداوند حق و شایسته است که او را در ردیف همان سلطان قرار دهد.» (طبری/۱۸/ع) (ص) م ۳۰۴ و نیز در گفتگوی که با فردق [شاعر معروف] داشت، فرمود: «ومن از هر کس که به یاری دین خدا و عزت مند کردن شریعت او و جهاد در راه او برخیزد، شایسته ترم تا آن که کلمه الله بر تری یابد...»^{۱۰} (ابن جوزی/۱/۴۰۱/۲۲۲) از این فرمایشات حضرت استفاده می‌شود که منشاء حرکت امام(ع) در راستای اصلاح مردم، مخالفت با سلطان جائر و ظالمی مثل یزید و امر به معروف و نهی از منکر و... بوده نه غیر آن. این سخن کجا و آن سخن که می‌فرماید: «و چون قصد جانم را کردند، گریختم و...» کجا(!) به نظر می‌رسد اساس بر داشت های ذکر شده، عدم توجه به نکاب ذیل باشد:

الف) شناخت شخصیت مخاطب در روایت ونصی که ذکر شده: شخصیت شناسی مخاطب یکی از عناصری بسیار مهم در درک روایات و نصوص است. زیرا ائمه طاهرين با مخاطبان خود به میزان خرد و اندازه ی دوستی و شناخت شان از مقام امامت سخن میگفتند. نه بیش تر و نه کمتر. امام حسین(ع) پاسخ های را که به محمد حنفیه می دهد با پاسخی که به ابن عمر می دهد، تفاوت ماهوی دارد. زیرا محمد حنفیه به امامت امام حسین(ع) ایمان داشت. ولی عبدالله بن عمر این گونه نبود. او مردی بود عافیت طلب و دارای تفسیر مخصوص به خود از اسلام. یا پاسخی را که به ابن عباس می دهد با پاسخی که به عبدالله بن مطیع می دهد، بسیار تفاوت دارد. چون ابن عباس اذعان و ایمان به امامت حسین(ع) داشت. ولی عبدالله بن مطیع عدوی به فکر آب چاه^۲ خود و منافع دنیوی بود.

ب) نصوص و روایات را به عنوان یک مجموعه واحد انگاشتن: اگر پژوهشگر هر کدام از روایات را منفک و جدای از دیگری مورد دقت قرار داده و هر کدام را بطور جزئی و جدای از دیگری، بدون اینکه موضوع واحد را در نظر گرفته مورد ارزیابی قرار دهد، [مثلا بگوید این سخن ربطی به

آن سخن ندارد] نتیجه یا محدود و یا ناقص خواهد بود. ولی اگر همه ی نصوص و روایات را به عنوان مجموعه ی واحد و کلی در نظر بگیرد، تا حدی از ضعف و خطا مصون مانده است. زیرا نحوه ی سخن گفتن امام حسین(ع) با مخاطبی، ممکن است با مخاطب دیگر تفاوت داشته باشد. فردی که ظرفیت و استعداد درک مفاهیم بالا را داشته باشد، امام حسین(ع) به همان میزان با او سخن می گوید. ولی فردی که ظرفیت، درک و معرفتش ضعیف باشد، امام حسین(ع) به نحوی دیگر او را مورد خطاب قرار می دهد.

ج) ارجاع متشابهات نصوص به محکومات آن: همان گونه که بیانات ثقل اکبر[قرآن] دارای محکومات و متشابهات است، نصوص و روایات ثقل اصغر[ائمه] نیز برخوردار از محکومات و متشابهات است. آنگونه که متشابهات قرآن به محکومات شان ارجاع داده می شود، متشابهات روایات نیز به محکومات شان ارجاع داده می شود. بعضا در مجموعه ی از روایات متشابهاتی دیده می شود که در نگاه نخست معانی آن روشن نیست. و توجه را تنها به آن معطوف نمودن، باعث حصول نتایجی ضعیف یا حتی اشتباه می گردد. لذا باید آن را به محکومات آن مرجوع نمود. که کاری جزآن، به خطا اصابت خواهد کرد. باتوجه به نکات فوق الذکر، ادامه ی بحث را پی می گیریم:

پیشینه ی بحث و مروری به برخی منابع تاریخی صدراسلام:

گفته شده است که امام حسین(ع) وقتی خبر داشت؛ مسلم بن عقیل وهانی بن عروه بقتل رسیده و دیگر یار و یابوری درکوفه ندارد؛ آهنگ باز گشت کرد. قبل از پرداختن به صحت، ثقم و اینکه، این ادعاء تا چه حدّ از استحکام لازم برخوردار است، ادعاء فوق را در دسته ی از منابع تاریخی پی می گیریم:

الف) ابن قتیبه در کتاب الامامة والسیاسة می گوید: «گفته اند که عبیدالله زیاد سپاهی را به فرماندهی (عمرو بن سعید) اعزام داشت. چون این خبر به حسین رسید قصد بازگشت کرد. اما پنج تن از بنی عقیل که با وی بودند، گفتند: آیا در حالی باز می گردی که برادر مان را کشته است؟ و حال آنکه نامه های به شما رسیده است که ما بدان اعتماد داریم^۳. انگاه حضرت به یکی از

یارانش گفت: «به خدا سوگند نمی توانم در برابر اینان شکیا باشم». (محمد بن مسلم/۵/۱۳۲۵)

ب) ابن عبد ربّه در کتاب عقدالفرید چنین می گوید: «با او [عمرسعد] سپاهی فرستاد. این خبردرشرف به حسین رسید و اوآهنگ باز گشت کرد. پنج تن از بنی عقیل با اوهمراه بودن و...» (اندلسی/ابی یثا/۳۴(ع))

ج) یک روایتی راهم طبری دراین زمینه آورده است: «حسین بن علی با نامه ای که مسلم بن عقیل برایش نوشته بود، پیش رفت چون به سه میلی قادسیّه رسید، حرّبن یزید تمیمی با او دیدار کرد وگفت: به کجا می روی؟ گفت به این شهر! گفت: بازگرد که من پشت سرخود خیری ننهاده ام که به آن امید وار باشم! حسین آهنگ باز گشت کرد. ولی برادران مسلم که با وی بودند گفتند: بخدا سوگند باز نمی گردیم تا آن که انتقام خویش را بگیریم ویا کشته شویم! گفت: زندگی پس از شما گوارا نیست. آنگاه حرکت کرد وپس از بر خورد با جلوداران سپاه عبید الله، بسوی کربلا باز گشت.» (طبری پیشین/۲(ص) (ع))

تأمل در روایات نقل شده:

آنچه را که ابن قتیبه نقل کرده است، دارای اشکالات است: اولاً این خبر مرسل است. زیرا خودش می گوید: «گفته اندکه عبیدالله زیاد سپاهی را...» از لفظ «گفته اند» برمی آید که سلسله خبر، قطع شده است که دراین صورت از اعتبارخبر کاسته می شود. ثانیاً تاریخ گواهی می دهد که عمرو بن سعید درآن روزگار حاکم مدینه بود. تحت فرمان عبیدالله زیاد نبود تا اوبه عمروبن سعید فرمان بدهد. [عمروبن سعید حاکم مدینه بود واین زیاد حاکم بصره. یزید بخاطرشدّت خباثت ابن زیاد وقصاوت قلب که در وجود او سراغ داشت، حکومت کوفه را نیز بتازگی به او واگذار نموده بود] ابن زیاد به (عمربن سعد بن ابی وقاص) فرمان داد تا با سپاهی آماده به مقابله حسین(ع) برخیزد نه به (عمروبن سعید) وانگهی (عمروبن سعید) درمدینه هر چند مزاحمت های برای امام حسین(ع) ایجاد کرد، ولی آنقدر نیرو در اختیار نداشت که با قدرت تمام به سر کوبی امام حسین(ع) ویارانش پردازد. لذا حاضر شد میانجیگری عبدالله بن جعفر میان او وامام حسین(ع) را بپذیرد که امام حسین(ع) آن را نپذیرفت. (همان) پیرو آن، نیروهای حاکم مدینه،

هنگام غزیمت امام بسوی کوفه در نزدیکی مدینه و بیرون از شهر با نیروهای امام حسین(ع) به درگیری پراکنده و جزئی پرداختند و تازیانه های به هم نواختند. ولی با دخالت یکی از افسران حاکم مدینه؛ برای این که وضع بدتر نشود؛ غائله خاتمه یافت. مأموریت عُمَرَسَعْد زمانی آغاز شد که امام حسین(ع) به کر بلا آمده بود و.. ناگفته پیدا است که امام حسین(ع) در هیچ جا دلیل رفتن و ادامه مسیر خود بسوی کوفه را خونخواهی مسلم عنوان نکرده است. این جمله امام حسین(ع) «به خدا سوگند نمی توانم در برابر اینان شکبیا باشم» یا «زندگی پس از شماها گوارا نیست» حق است. زیرا بنی عقیل شایستگی آن را داشتند که امام حسین(ع) چنین جمله توصیفی را در مورد آنها بیان کند. ولی تنها دلیل ادامه مسیر امام حسین(ع) نیست.

روایت ابن عبدربه از روایت ابن قتیبه آشفته تراست. زیرا: اولاً با روایت مشهور مخالف است. ثانیاً کسیکه در منطقه‌ی شراف با امام حسین(ع) برخورد، حُرَبَن یزید ریاحی بود، که با هزار سوارمأموریت داشت امام را پیش ابن زیاد ملعون ببرد. نه عُمَرَسَعْد. (طبری/۱۳۸(ع)/۱(ص)) او تا آن روز رسماً مأموریت مقابله با حسین(ع) را در یافت نکرده بود. [طبق شواهد تاریخی احتمالاً تا آن هنگام مشغول چانه زنی با ابن زیاد، بر سرملک ری بود] اما روایت طبری باروایت دیگری که خود طبری نقل کرده(ولی مشهور است)، در تناقض قرار دارد. روایت مشهور همان است که خود طبری در جای دیگر چنین نقل کرده است: حربن یزید ریاحی در رأس سپاه هزارنفری در منطقه شراف با حسین(ع) روبرو شد. او مأموریت داشت که همراه حسین(ع) باشد واز او جدا نشود. وقتی در منطقه ذی حسم رسیدند، حُر به حسین(ع) گفت: ای حسین در باره جانت خدای را به یاد می آورم! من گواهی می دهم که اگر بجنگی و اگر هم با تو بجنگند، کشته می شوی. حسین(ع) گفت: «آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ آیا فراتر از کشتن من هم کاری می توانید بکنید؟ نمی دانم با تو چه بگویم؟ سپس این شعر را برایش خواند: «می روم که مرگ برای جوان مرد، عیب نیست. اگر تبت پاک دارد و مسلمان است. و پیکار می کند و..»^۴ (طبری پیشین/۳۰(ع)) با در نظر داشت مطالب فوق، روایت اول [غیر مشهور] می-گوید حربن یزید تمیمی با امام حسین(ع) دیدار کرد. روایت دوم [مشهور] می گوید حربن یزید ریاحی با امام حسین(ع) روبرو شد. اما طبق قاعده اصولی با وجود روایت مشهور روایت غیر

مشهور، طرد می شود. وانگهی مضمون روایت مشهور [شهادت طلبی و نترسیدن از مرگ] با منطق حسینی ساز گاری دارد. و مضمون روایت غیر مشهور [آهنگ بازگشت و ترک صحنه] با منطق حسینی نمی سازد. (وَاللَّهُ عَالِمٌ). ولی از ساز گاری وعدم سازگاری و حال و هوای هر روایت با مضمون آن نمی توان چشم پوشی کرد.

اگر بخواهیم به پاسخ قابل قبولی دست یابیده و خواننده را تا حد امکان قانع نماییم، ناگزیر به عامل یا عوامل قیام امام حسین (ع) هر چند بطور گذرا اشاره ای داشته باشیم. و ببینیم قیام آن بزرگوار ریشه در کجا داشته. آیا قیام امام حسین(ع) یک شورش و عصیانگری خود جوش و انفجاری و بقول شهید مطهری نفی و انکارِ جبهی مخالف بود که در برابر ظلم و بیداد گری یزید انجام گرفت، یا یک برنامه ای از پیش تعیین شده و دقیق؟ [حفظ و اثبات خود] (مطهری/۱۳۶۸/۵۲۵) فرضیه اول در مورد امام حسین (ع) نمی تواند یک فرضیه ی قابل قبول باشد. زیرا بسیاری از کسانی که در راستای قیام امام حسین(ع) قلم فرسایی نموده اند، آنرا مردود دانسته اند. (همان) پس باید بگوییم قیام امام حسین (ع) حرکتی بود آگاهانه، از پیش طراحی شده و دقیق. آنوقت سوال این است که: عامل یا عوامل این خیزش عظیم چه بود؟ مورخین، سیره نویسان و تحلیل گران تاریخی، عوامل گوناگونی را پیرامون این قیام برشمرده اند. ولی ما به مهم ترین عوامل که مورد اجماع پژوهش گران است، اشاره می کنیم:

عوامل قیام امام حسین(ع):

الف: امتناع از بیعت نمودن امام حسین(ع) با یزید بن معاویه. ب: دعوت مردم کوفه از امام حسین(ع) برای رهبری و هدایت آنان. ج: امر به معروف و نهی از منکر.^۵ لازم به یاد آوری است که بررسی تمام زوایای این بحث در این مقال نمی گنجد. لذا ما بقدر لازم و ضروری پیرامون این مسئله مناقشه برانگیز، بحث می کنیم. در مدخل بحث یاد آور شدیم، ما در صورتی می توانیم از لغزش گاه ها و خطاهای این بحث تا حدی مصون باشیم که سه نکته اساسی را مد نظر داشته باشیم: الف: مد نظر قراردادن شخصیت مخاطب. ب: قرار دادن نصوص و روایات به عنوان مجموعه ی واحد. ج: ارجاع متشابهات کلام امام(ع) به محکمت آن. در این صورت است که ما

می توانیم، حدّالامکان به زوایای بحث دست یابیم.

مناقشه از آنجا ناشی می شود که پژوهنده یا خواننده، از نکات سه گانه فوق غافل باشد. مثلاً کسیکه این جملات امام حسین(ع) را که فرموده «زمانی که فردی مثل یزید حاکم مسلمانان باشد، باید فاتحه ی اسلام را خواند»^۱ (ابوالمأید/بی تا/۸۴۱) و «اگر در دنیا هیچ ملجاء و مأوی نداشته باشم، بایزید بیعت نمی کنم.» (ابن اعثم کوفی پیشین/۲۰-۲۵۲) بخواند، در می یابد که امام حسین(ع) به هیچ عنوان حاضر نبوده با یزید بیعت کند. امام حسین(ع) حاضر به از دست دادن تمام هستی خود هست. ولی حاضر به بیعت نمودن با فردی مثل یزید نیست. یاکسی که این جمله ی امام را که فرموده: «من از روی سرمستی، گردنکشی، تبهکاری و ستمگری قیام نکرده ام. بلکه به پا خواسته ام تا کارأمت جدّ خویش به صلاح آرم. و می خواهم که امر به معروف ونهی از منکرکنم. و...» (پیشین/۱۸۸) مورد دقت قرار دهد، در می یابد که امام بخاطر وظیفه ی امر به معروف ونهی از منکر قیام نموده است. مسئله امر به معروف ونهی از منکر و اصلاح امت جدّش چیزی نیست که امام حسین(ع) از آن چشم بپوشد. همچنین کسی که صرفاً نامه ی امام حسین(ع) به مردم کوفه را بخواند که فرمود: «آخرین فرستاده گان شما... نامه های تان را نزد من آوردند... در یافتم وسخن اکثريت شما این بود: (ما پیشوایی نداریم. نزد ما بیا. باشد که خداوند بوسیله تو، ما را بر حق وهدایت گرد آورد) من برادر وپسرعمویم وشخص مورد اطمینان خاندانم یعنی مسلم بن عقیل را نزد شما فرستادم. اگر او به من نوشت... بزودی نزد شما خواهم آمدو...» خیال می کند تنها عامل قیام امام حسین(ع) نامه های مردم کوفه بوده است. چنانچه که نویسنده کتاب (شهید جاوید)^۲ به این لغزش دچار شده است.

کسانی که خیال می کنند امام حسین(ع) بعد از شهادت مسلم بن عقیل وپیمان شکنی مردم کوفه، از آمدن به سوی کوفه پشیمان شد، وقصد باز گشت کرد؛ اما بنی عقیل مانع باز گشت آن حضرت شد؛ براین باورند که تنها عامل آمدن امام حسین(ع) به کوفه، دعوت مردم کوفه از آن حضرت بود. یعنی بعد از مرگ معاویه مردم کوفه به امام حسین(ع) نامه نوشتند واز ایشان درخواست نمودند که به سوی آنان بیاید وسکان رهبری وهدایت مردم کوفه را به دست گیرد وآنان نیز با تمام قوا امام حسین(ع) را یاری خواهند نمود. امام حسین(ع) هم ظن غالب به کمک ویاری

آنان پیدا نمود. [از آینده ی خود بی خبر بود] حتی تا آنجا پیش رفته و گفته اند که امام حسین(ع) حاضر بود با یزید بیعت کند. همان طوری که با پدرش بیعت نمودند.^۸ ولی این گفتار چند تاسؤال را در پی خواهد داشت:

۱- بر فرض که بگوئیم دعوت مردم کوفه تنها عامل آمدن امام حسین(ع) بسوی کوفه بود. آیا اگر کوفیان از امام حسین(ع) دعوت نمی کردند، امام حسین(ع) حاضر بود دست بیعت به سوی یزید دراز کند؟

۲- مسئله امر به معروف ونهی از منکر از چی اهمیتی در نزد امام حسین(ع) بر خوردار بود؟
۳- تحریفاتی که در دین اسلام به وجود آمده بود. [بگونه ای که بسیار از مردم خصوصاً شامات تفاوتی بین اسلام وامویت قائل نبودند] تا کدام اندازه ذهن امام حسین(ع) رابخودش مشغول نموده بود؟

امامت حسین(ع) و معصومیت امام:

باتوجه به سؤالات فوق، از عواملی که می توان ادعاء نمود بسیاری از مورّخین نسبت به آن قصور و کوتاهی نموده اند این است که روی داد ها و مسایل مربوط به قیام امام حسین(ع) را بدور از اعتقاد صحیح درباره اصل امامت ولوازم آن ونیز ویژگی های شخصیت امام معصوم، بویژه آنچه به موضوع علم امامت مربوط می شود واز آن مهم تر، آنچه به آگاهی امام حسین(ع) بر سرنوشت خویش ارتباط دارد، مورد بحث قرار داده اند. (طبری پیشین/ ۲۱) برای کسانی که معتقد به امامت هستند ومختصر آشنایی به مسئله امامت و علم امام دارند، غیر قابل پذیرش خواهد بود که بگویند: تنها عامل رفتن امام حسین(ع) بسوی کوفه نامه های مردم کوفه بود. علاوه برآن، بگوئیم امام حسین(ع) حاضر بود با یزید بیعت کند. وبه مسئله امر به معروف ونهی از منکر توجه نداشته باشد. زیرا ماعقیده مندیم که امام حسین(ع) امام زمان خویش، ولی خدا در روی زمین و به اذن خداوند، عالم به تمام امور، چه گذشته یا حال می باشد. چنین شخصیت ولا مقام، علت رفتش بسوی کوفه نمی تواند چیزی جز، مصلحتی که خود به آن آگاهی داشت، باشد. وانگهی مصالح واموری را که امام حسین(ع) به آن آگاهی دارد، جولان گاه عقول ما

نیست. ما فقط اجازه داریم به فرمایشات آن برزگواران استناد نمایم. زیرا ما مأمور به اخذ ظواهر فرمایشات آنها هستیم نه بیشتر. بله ما قبول داریم که از بعض فرمایشات امام حسین(ع) استفاده می شود که فرموده من به خاطر نامه های اهل کوفه به آن سوعازمم. وچندین بار از سوی ایشان تکرار شده وحق هم است. ولی این تنها عامل رفتن امام حسین(ع) نمی تواند باشد. زیرا در جای های دیگری فرموده است که به خاطر اصلاح امت جدم ویا امر به معروف ونهی ازمنکر وبیعت نکردن با یزید جلای وطن وقيام نموده ام. به این جهت است که در مقام تاویل وتفسیر فرمایشات معصومین، سه نکته اساسی ذکر شده [شخصیت مخاطب، درنظرگرفتن همه ی گفتار آنان بعنوان مجموعه واحد وارجاع مشابهات به محکمات] را باید لحاظ نمود.

پس اینکه گفته اند: امام حسین(ع) از رفتن به کوفه پشیمان شد. حرفی است که نمی تواند مبنای صحیح وعلمی داشته باشد. چون اولاً این حرف در صورتی می تواند درست باشد که ما بپذیریم، تنها علت آمدن امام حسین(ع) به سوی کوفه، دعوت مردم کوفه بود. ولی ما آن را نپذیرفته وگفتیم: علت اصلی را فقط خدا وامام حسین(ع) می داند. ولی از ظاهر کلام امام حسین(ع) چنین برمی آید که یکی از علت های آمدنش می تواند دعوت کوفیان باشد ولی تنها عامل نمی تواند باشد. زیرا بحسب ظاهر دعوت کوفیان می توانست حجت آنان بر امام حسین(ع) باشد. حجت دعوت آنان اقتضا می کرد که امام حسین(ع) بسوی آنان برود. خصوصاً بعد از نامه مسلم بن عقیل. تا فردای آنروز نگویند امام حسین(ع) خلف وعده کرد. وخلف وعده هم مناسب شأن امامت نیست. رفتن امام حسین(ع) هم بر اساس همین اقتضا بود ولی بعد از شکستن پیمان ازسوی آنان، دیگر بر امام حسین(ع) حجتی نداشتند [اقتضا مفقود ومانع موجود شد]

ثانیاً وقتی ما بگوییم که دعوت مردم کوفه تنها دلیل آمدن امام حسین(ع) به کوفه نبود، مسئله پشیمانی امام حسین(ع) وقصد بازگشت، خود بخود منتفی می شود. بله: ممکن است امام حسین(ع) بخاطر تغییرات بوجود آمده درکوفه [پیمان شکنی کوفیان] تغییر مسیر بدهد. چنانچه به حربن یزید ریاحی پیشنهاد نمود تا بگذارد آن حضرت بغیر از کوفه راهی دیگری را در پیش گیرد. وبه عمر سعد نیز همین پیشنهاد ازسوی امام حسین(ع) ارائه شد. ولی او به دستور عبیدالله بن زیاد،

آنها موکول به بیعت امام حسین(ع) با یزید نمود. که امام حسین(ع) آن را رد نموده و فرمود: (معاذالله ان انزل علی حکم ابن مرجانه ابد^۹) «پناه بر خدا ازینکه به به فرمان ابن مرجانه در آییم» ولی پشیمانی و ندامت در ساحت قدسی امام حسین(ع) راه ندارد. زیرا امام حسین(ع) خطایی را مرتکب نشده بود تا پشیمان شود. حرکت آن بزرگوار طرّاحی شده، از پیش تعیین شده و دقیق بود. علاوه ی بر آن، روایت های از نبی مکرم اسلام(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و بقیّه ائمّه(ع) داریم مبنی بر اینکه امام حسین(ع) از شهادت، محل شهادت و وقت شهادت خویش و حتی تعداد یاران و اسامی آنها آگاه و همه را می دانست. که در آن صورت، منطق امام حسین(ع)، منطق شهادت می شود نه چیز دیگر. حرکت و قیامی که از سوی آن بزرگوار به راه افتاد، بر اساس همین منطق شکل می گیرد. پشیمان کسی می شود که اشتباه کرده باشد نه شخصِ هیچونِ امام حسین(ع) که حتی نسیان در وجود نازنینش راه ندارد. پیراستگی وجود مقدّس امام حسین(ع) از اشتباه و خطا بسیار روشن است. کسی که معتقد به امامت امام حسین(ع) است، پشیمانی را برای او و مقام امامت نقص بحساب می آورد. مقام شامخ امامت، برئ از چنین نقصی است. زیرا امامت و عصمت همواره قرین هم اند. امامت از عصمت جدا پذیر نیست و عصمت از امامت منفک نمی شود.

تحلیل تاریخی قیام امام حسین(ع):

اگر نصوص وارده از سوی امام حسین(ع) و ائمه بعد از ایشان علیهم السلام را در نظر بگیریم، چیزی جز عللی که قبلاً ذکر گردید، نمی تواند باعث قیام آن بزرگوار باشد. حالا اینکه عللی مذکور در طول هم اند یا در عرض هم، نظرات متفاوت است. ولی قدر مسلم این است که بنا بر شواهد تاریخی و نصوص که از خود امام حسین(ع) به ما رسیده، یکی از علّت های ذکر شده به تنهایی نمی تواند علت تامّه و تنها دلیل قیام امام حسین(ع) محسوب گردد. خصوصاً دعوت و نامه های مردم کوفه. کسانی که خیال نموده اند تنها علت آمدن امام حسین(ع) بسوی کوفه نامه های مردم کوفه بوده، نکات سه گانه ذکر شده را در نظر نگرفته اند. از منطق شهادت طلبی امام حسین(ع) غافل مانده و از احداث و روایات پیامبر(ص)^{۱۰} و امیرالمؤمنین(ع) مبنی بر آگاهی امام حسین(ع) از سرنوشت خویش چشم پوشیده اند. زیرا زمانی که امام حسین(ع) از شهادت مسلم و هانی با خبر شد و خلف وعده مردم کوفه آشکار گردید، امام حسین(ع) این آیه را قرائت فرمودند: (مِنْ

الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (احزاب/۲۳) «از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند. بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راهند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده‌اند.»

این آیه در مورد جنگ احزاب نازل شده است. زیرا عده‌ی از مؤمنین به پیمان شان با خدا وفا نموده و به شهادت رسیده بودند و بعضی هم انتظار جانبازی می کشیدند تا کی نوبت به آنها می رسد. مفهوم قرائت این آیه در آن زمان حساس چه می توانست باشد؟ آیا جز انتظار کشیدن برای شهادت در راه خدا و عمل بوظیفه شرعی بود؟ (مطهری پیشین/۳۲(ص))

و نیز هنگامی که خبر شهادت مسلم به او رسید فرمود: «مسلم به وظیفه اش عمل نمود ولی وظیفه ما هنوز باقیست.» آیا وظیفه امام(ع) جز مخالفت با یزید و مسئله امر به معروف و نهی از منکر است؟ باز در نامه که برای محمد حنفیه نوشته بود فرموده: «هرکس به من پیوندد، به شهادت می رسد و هر کس نپیوندد، پیروزی را درک نخواهد کرد.» آیا این جمله نمایانگر آن نیست که امام(ع) از سرنوشت خویش آگاه بوده و منطق شهادت یگانه انتخاب آن جناب بوده؟ هنگام خروج از مکه ضمن خطبه‌ی کوتا، ولی پربار به مخاطبان که حضور داشتند فرمود: (مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مَهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُّصْبِحًا إِنِشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى) (ابن طاووس/۸۸) «کسی که می خواهد خون خود را در راه ما بدهد و خود را برای دیدار خداوند آماده کرده است، به همراه ما کوچ کند که من صبح گاهان به خواست خداوند کوچ خواهم کرد.» مقصود امام حسین(ع) از این جمله که می فرماید: «کسی که حاضر است خون خود را در راه ما بدهد» آن است که پیکره نحیف و رنجور اسلام آن روز، نیاز به خون دارد. تنها خون است که می تواند اسلام را از مرگ حتمی نجات دهد. حال اگر تنها دلیل آمدن امام حسین(ع) به جانب کوفه دعوت مردم آن بوده، بعد از شهادت مسلم و تغییراتی که بعداً رونما گردید، لزوماً امام حسین(ع) باید برمی گشت. چون حجت مردم کوفه بر امام حسین(ع) تمام شده بود. ولی امام حسین(ع) نه تنها بر نگشت بلکه آیه فوق را قرائت فرمود. سپس این دعا را بر زبان مبارکش جاری نمود: (اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلَهُمُ الْجَنَّةَ نُزُلًا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ رَحِمَتِكَ وَغَايَةِ مَذْخُورِ

تَوَابِك) (فرهنگ جامع امام حسین/بی تا/۴۰ع)) و نیز زمانی که نامه ابن زیاد را خواند که در آن نامه از امام حسین(ع) خواسته بود با یزید بیعت و یا آماده کشته شدن باشد، امام حسین(ع) نامه را باصلا بت تمام به زمین انداخته و فرمود: (لَا أَفْلَحُ قَوْمٌ أَثَرُوا مَرْضَاةَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى مَرْضَاةِ الْخَالِقِ) (همان/۴۲۱) «مردمی که رضایت و خوشنودی خود را برخوشنودی خالق مقدم نماید، رستگار نمی شود.» همچنین در جای دیگر در جواب فرستاده عمرسعد که نامه ابن زیاد را برای بیعت با یزید برای امام حسین(ع) آورده بود فرمود: (لَا أُجِيبُ ابْنَ زِيَادٍ بِذَلِكَ أَبَدًا فَهَلْ هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ؟ فَمَرْحَبًا بِهِ) (همان/۴۲۸) «این خواسته ابن زیاد را هر گز اجابت نخواهم کرد. که در آن صورت [عدم اجابت] خواسته او غیر از مرگ چیزی دیگر خواهد بود؟ پس مرحبا به مرگ.»

واضح است که نامه ها و دعوت مردم کوفه نمی تواند تنها دلیل رفتن امام حسین(ع) به سوی کوفه باشد. بله از نظرتحلیل تاریخی یکی از دلایل آن می تواند باشد ولی دلیل تام و کاملی برای رفتن امام حسین(ع) نمی تواند باشد. هدف امام حسین(ع) بسیار بالا و والا تر از دعوت مردم کوفه بود. چون آغاز حرکت امام حسین(ع) دقیقاً بعد از درخواست دستگاه بنی امیه از ایشان برای بیعت با یزید بود. امام حسین(ع) از همان آوان قیام خود، با شدت و قدرت تمام با این در خواست مخالفت و جمله معروف «زمانی که فردی مثل یزید حاکم مسلمانان باشد باید فاتحه اسلام را خواند» را بر زبان جاری نمود. امام حسین(ع) در برابر دعوت مردم کوفه وظیفه و مسئولیت داشت که پاسخ مثبت بدهد. این مسئولیت بعد از پیمان شکنی کوفیان از دوش آن حضرت برداشته شد. حالا آیا مسئولیت بیعت نکردن با فردی مثل یزید نیز از دوش امام حسین(ع) برداشته شد؟ مسلماً نه. آیا مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر نیز از دوش امام حسین(ع) برداشته شد؟ باز مسلماً نه. زیرا اگر ما بگوئیم امام حسین(ع) دیگر مسئولیتی در قبال دعوت اهل کوفه نداشت. سؤال اینست که چرا امام حسین(ع) برنگشت و با یزید بیعت نکرد؟ [چنانچه بعضیها ادعا کرده اند که امام حسین(ع) میخواست با یزید بیعت کند ولی بنی عقیل نگذاشت. که این مسئله صرف ادعایی بیش نیست. چون قبلاً گفتیم امام حسین(ع) در هیچ جا علت رفتن به کوفه را خونخواهی مسلم بیان نکرده] بلکه آیه (وَمِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ ..) را خوانده و دعای (اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلَهُمُ الْجَنَّةَ نُزُلًا و...) را بر زبان جاری نمود.

ولی واقعیت این است که وظیفه امام حسین(ع) فقط به نامه های مردم کوفه محدود نمی شد. امام حسین(ع) وظیفه بالا تر و والا تر از آن داشت. وظیفه داشت با مرد فاسد، شراب خوار، میمون باز و بی مبالاات چون یزید بیعت نکند. والا، مُهر تأیید به تمام رفتار و کردار او گذاشته بود. هیئات که حسین(ع) چنین کند. امام حسین(ع) وظیفه داشت امر به معروف و نهی از منکر کند. که به این وظیفه اش خوب عمل کرد. تا آنجا که حاضر شد مرگ را در آغوش کشیده و تمام هستی خویش را به پای این وظیفه بگذارد، پس کسی که به وظیفه خود، آنهم اینچنین عمل نماید، پشیمانی در وجودش راه خواهد داشت؟ اصلاً عمل نمودن به کاری که باید آن را به پایان برساند و اگر به آن کار عمل نکند معصیت کاراست، پشیمانی دارد؟ آیا ادای واجبات برای مسلمان پشیمانی دارد؟ این جاست که ما می گوئیم ادعای پشیمانی امام حسین(ع) در جریان قیام کربلا صحت نداشته و غیر قابل قبول است. چون ادعای فوق، یا معلول عدم توجه به نکات سه گانه ذکر شده و یا از جعلیات تاریخی است که همواره مرسوم بوده و بارها این کار از سوی دشمنان اهلیت پیامبر(ص) تکرار شده است. وقتی شبهه افکنی و تحریفات، بعد از وفات پیامبر(ص) به حد و اندازه ی برسد که اُمت پیامبر(ص) حاضر شوند، فرزند پیامبر(ص) را کمتر از چهار دهه بعد از پیامبر(ص)، بنام خارجی و طغیانگر بقتل برسانند، تعجبی ندارد که تحریف تاریخ قیام امام حسین(ع) یکی دیگر از همان نمونه ها باشد. بنی امیه برای خشکاندن درخت تازه به ثمر نشته اسلام کم تلاش نکردند. متأسفانه بعد از رحلت رسول اکرم(ص) جریاناتی پدید آمد که میدان برای حضور فرزندان (طلاقاً^{۱۱}) خالی و راه هر روز باز تر و بازتر شود. آنها از فرصت بدست آمده نهایت استفاده را بردند. بطوری که توانستند در مدّت کوتاهی به وصیت و سفارشات پیوسته ابوسفیان که گفته بود: (ای بنی امیه حکومت را مانند گوی [توپ] در هوا بگیرید و به همدیگر پاس دهید. و.. شما باید آن را برای فرزندان تان به ارث بگذارید.) (مسعودی/۱۳(ع) ۶/۴(ص) (ص) (جامه عمل بپوشند. تحریف حادثه کربلا و وارونه جلوه دادن آن میتواند از دیگر کارهای آنان در این راستا باشد.

حادثه کربلا، روایات و پیشگویی ها:

تحلیل تاریخی حادثه کربلا مانند بسیاری از وقایع مهم دیگر نیاز به گذشت زمان دارد. زمان هر چه بیش تر بگذرد، ابعاد آن گسترده تر می شود. عامل گذر زمان [عنصر زمان] درگسترده گی و پختگی هرواقعه ی تأثیر فراوان و ویژه دارد. در مرحله تحلیل تاریخی یک واقعه آنچه که محوریت دارد، اسناد و مدارک تاریخی، صحت و ثقم آن و تطبیق همان مدارک به حادثه ایست که واقع شده. و خمیرمایه آن را نیز معقولات تشکیل می دهد. زیرا اسناد، مدارک و قرائین موجود از یک سو، و ازسوی دیگر، دآوری درمورد آن باید عقل پسند باشد. ولی اگر بخواهیم این مسئله را از دید روایات [تعبدیات] بررسی نماییم، آنوقت مسئله کاملاً فرق می کند. چون در آیین صورت ما تنها به اصل صدور روایت وثقه بودن راوی سروکار داریم و بس. همین که برای ما ثابت شد، اصل روایت از معصوم صادر شده و راوی هم ثقه است. پذیرش آن ازسوی مامسجل است. ما نمی توانیم ادعاء کنیم که این یا آن روایت با عقل ما سازگاری ندارد. زیرا عقول ما از پرواز درعرصه مضامین روایی عاجز است. مانند روایاتی که درمورد معراج رفتن پیامبر(ص) وارد گردیده و روایاتی که درمورد توقف زمان برای نمازعلی بن ابی طالب(ع) به ما رسیده، باعقل ما قابل سنجش نیست. (قطب الدین راوندی/ ۱۴۰/ص) ۵۵/هـ) حال چند روایتی را بعنوان تیمن و تبرک از پیامبر اسلام(ص) و امیرالمؤمنین(ع) درمورد شهادت امام حسین(ع) و اینکه آن بزرگوار از همه چیز آگاه بوده و حرکتش نیز آگاهانه بوده، به عنوان حسن خطام ذکر می کنیم:

۱- سید بن طاووس در کتاب ارزشمند لهوف چنین گفته: اُمّ الفضل همسرعباس بن عبدالمطلب گوید: قبل از ولادت حسین(ع) در خواب دیدم که گویی پاره ی از گوشت بدن رسول خدا(ص) جدا شده و در دامن من گذاشته شد. پس تعبیر این خواب را از رسول خدا(ع) تقاضا کردم. حضرت فرمود: اگر خوابت راست باشد، خواب خوبی دیده ای. بزودی از فاطمه علیها السلام پسری متولد می شود که من آن را برای شیر دادن به دامن تو می گذارم. اُمّ الفضل گوید همان طور که فرموده بود، اتفاق افتاد. روزی خدمت پیامبر(ص) شرفیاب شده و حسین(ع) را در آغوش حضرت گذاشتم و.. وقتی برگشتم، دیدم پیامبر(ص) می گرید. عرض کردم ای

رسول خدا برای چه گریه می کنید؟! فرمود: جبریل نزد من آمد و خبر داد که اُمّت من این فرزندان را خواهند کشت. خداوند شفاعت مرا در روز قیامت نصیب آنها نفرماید. باز در ادامه ی همین حدیث می فرماید: وقتی یک سال کامل از ولادت حسین(ع) سپری شد، دوازده فرشته بر پیامبر(ص) نازل شدند.. عرض کردند ای محمد! بزودی برای فرزندان حسین(ع) پسر فاطمه(س) همان پیش آید که برای هابیل از ناحیه قابیل پیش آمد. و بزودی مانند اجر هابیل به او داده خواهد شد. و بر قاتلش مانند گناه قابل بار خواهد گردید. (ابن طاووس پیشین/۳۵)

۲- در ادامه روایت قبلی آمده: چون دو سال از ولادت حسین(ع) گذشت، پیامبر(ص) به سفری که برایش پیش آمده بود رفت، در یک جایی بین راه ایستاد و فرمود: «اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و گریست. وقتی عَلت گریه را از آن حضرت پرسیدند، فرمود: «این جبریل است که مرا از سر زمینی در کنار شطّ فرات خبر می دهد. به آنجا کربلا گفته می شود. که در آن سر زمین، فرزندان حسین(ع) پسر فاطمه(س) کشته می شود. سپس پرسید: ای رسول خدا(ص) چه کسی او را به شهادت می رساند؟ فرمود مردی بنام یزید؛ و گویی به قتلگاه و مرقدش می نگرم.» (همان/ ۳۳-۳۵)

۳- نقل شده است که حضرت امیر المومنین علی(ع) روزی همراه تّی چند از سرزمین

کربلا عبور می کرد. که چشمانش پر از اشک شد و فرمود: (هَذَا مِناحُ رِکابِهِمْ وَهَذَا مَلَقَى رِجالِهِمْ وَهَهُنَا نَهْرًا قَدْ دِمَائِهِمْ ..) «اینجا محل فرود آمدن مرکب آنان [حسین(ع) و یارانش] است. و اینجا خون شان ریخته می شود..» عین این روایت را ابن قولویه اینگونه نقل کرده: (حَدَّثَنِي أَبِي وَجَمَاعَةٌ مَشايِخِي رَحِمَهُمُ اللَّهُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَعِيدٍ أَنَّ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِكَرْبَلَا فِي أَنْاسٍ مِنَ الصَّحَابَةِ لَمَّا مَرَّ بِهَا أَعْرَ وَرَقَتْ عَيْنَاهُ بِالْبُكَاءِ ثُمَّ قَالَ هَذَا مِناحُ رِکابِهِمْ وَهَذَا مَلَقَى رِجالِهِمْ وَهَهُنَا تَهْرَقُ دِمَائِهِمْ.» (قُلُوبُهُ/ ۱۳۸۱/ ۲/ (ع) ۴۰)

با توجه به روایات مذکور جای هیچ شبهه ی باقی نمی ماند که حضرت امام حسین(ع) از شهادت و سرنوشت خود آگاه بوده و حرکتش نیز یک حرکت عالمانه و انتخاب شده بود. ما روایات فوق را در ذیل نوشتار خود آوردیم، نه به دلیل عجز و ناتوانی از پاسخ مناسب، شایسته و عقل پسند به پرسش آغازین و اینکه ما عقل و عقلیات را کاملاً تعطیل نموده و در بست خود را

دراختیار تعبدیات قرارداده ایم. بلکه به این لحاظ که ما هر چند قوت استدلال مان قوی و محاسبات عقلی ما گسترده باشد، باز هم از روایات واحادث معصومین(ع) نمی توانیم چشم پوشیده و برعکس همه چیز را با عقل محدود خود تحلیل و مورد مذاقه قرار دهیم. اگر ما فرض را بر این بگذاریم که احادث ذکر شده از هر جهت شرایط حدیث صحیح را دارا می باشد، در آن صورت حجت پذیرش آن وعدم مخالفت با آن بر ما تمام است. ضمن اینکه با روش عقلی و تفحص عالمانه موافقیم.

خلاصه و جمع بندی:

بعد تبیین مسئله ی کلامی امامت و اینکه امامت یکی از مباحث عمده ی علم کلام بشمار می رود، گفتیم که عزم امام حسین(ع) بسوی کوفه با چالشها و شبهاتی روبرو است که لازم بدان پرداخته شود. یکی از شبهات که پیرامون سفر امام حسین(ع) مطرح شده این است که آیا امام حسین(ع) هنگام رفتن به سوی کوفه و اجابت دعوت کوفیان [به دنبال نامه های فراوان آنان] و پس از پیمان شکنی کوفیان؛ از رفتن و سفر کردن به آن دیار، پشیمان شد؟ در صفحات نخست(مدخل) نوشته توضیح داده شد: هنگام بررسی گفتار و کردار معصومین لازم است سه نکته اساسی را در نظر داشته سپس به بررسی و کنکاش آن پردازیم. نکات سه گانه عبارت بود از: شخصیت مخاطب را در نظر داشته باشیم. احادث و روایات را به عنوان مجموعه واحد در نظر بگیریم و متشابهات آن را حمل بر محکمت نمایم. در آن صورت حتی الامکان از اصابت به خطا مصون مانده ایم والا خیر. در ادامه گفته شد در صورتی می توان پیرامون این مسئله به بحث نشست که علت یا علت های قیام امام حسین(ع) را در نظر بگیریم. در آنجا بیان شد بعضی ها خیال نموده اند که حرکت و قیام امام حسین(ع) یک علت بیشتر نداشته است که عبارت است از دعوتنامه های مردم کوفه. پیرو همین نظریه، پذیرفته اند که امام حسین(ع) بعد از شهادت مسلم، پشیمان شده و قصد بازگشت نمود. زیرا پذیرفتن ایده مذکور، از تبعات نظریه قبلی [قیام امام حسین(ع) یک علت بیشتر نداشته باشد] است. ولی ما آن را مردود دانستیم و گفتیم: کسانی که چنین خیال نموده اند، اولاً نکات سه گانه فوق الذکر را در نظر نگرفته اند. ثانیاً در فرمایشات امام

حسین و امامان بعد از ایشان علیهم السلام تصریح گردیده است که حد اقل عوامل، چون بیعت نکردن امام(ع) با یزید و مسولیت امر به معروف و نهی از منکر و... دخالت داشته است. ثالثاً آنچه باعث مشکل موجود گردیده آن است که صاحبان این نظریه، روی داد ها و مسایل مربوط به قیام امام حسین(ع) را بدور از اعتقاد صحیح(عموماً انکار امامت) درباره اصل امامت و لوازم آن و نیز ویژگی های شخصیت امام معصوم، بویژه آنچه به موضوع علم امامت مربوط می شود واز آن مهم تر آنچه به آگاهی امام(ع) بر سرنوشت خویش ارتباط دارد، مورد بحث قرار داده اند. رابعاً اگر روایات که از جانب رسول اکرم(ص) و علی بن ابی طالب(ع) در این مورد به ما رسیده است را در نظر بگیریم، مسئله کاملاً روشن است که مدعیان این شبهه کاملاً به خطا رفته اند. شبهه‌ی که در آغازین گاه بحث مطرح بود، و هم و خیالی بیش نیست.

پانویشت

^۱ - عبدالله بن مطیع عدوی دوبار با امام(ع) ملاقات داشته است. یکبار بین راه مدینه و مکه، بار دوم در بین راه مکه و کوفه در منطقه ی بنام (حاجر از بطن الرّمه). او مردی دنیا پرست بود. و علاوه بر آگاهی از فضایل ائمه(ع) امام حسین(ع) را همراهی نکرد و بعداً از طرف ابن زبیر والی کوفه شد. و با همدستی قاتلین حسین(ع) مثل شمر و عمر سعدو.. به مقابله ی مختار ثقفی پرداخت.

^۲ - در دیدار عبدالله مطیع با امام(ع) در بین راه مکه و مدینه، عبدالله چاه آبش را تازه افتتاح کرده بود. امام(ع) به درخواست عبدالله بن مطیع از آب چاه مذکور مضمضه نموده و دوباره در آن چاه ریخت که آب چاه خیلی گوارا و فراوان شد. برای شرح ما جرا به تاریخ ابن عساکر(زندگی نامه امام حسین(ع)) مراجعه شود.

^۳ - احتمالاً عبارات اینچنینی باعث گردیده که عده خیال کنند امام(ع) به قول کوفیان اعتماد نموده و عازم کوفه شد. و سپس گفته اند که تنها عامل آمدن امام(ع) بسوی کوفه، دعوت مردم آن بودو.. و تبعات آن به نام (پشیمانی امام(ع))

^۴ - (۱) سَأْ مَصِيٍّ وَمَا بِالْمَوْتِ عَارُ عَلِيٍّ الْفَتَى - إِذَا مَا تَوَيَّ حَقًّا وَجَاهِدْ مُسْلِمًا (۲) وَوَاسِيَّ الرَّجَالِ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ - وَفَلَزَقَ مَثْبُورًا وَبَاعَدَ مُجْرِمًا (۳) فَإِنْ شِئْتَ لَمْ أَنْدِمَ وَإِنْ مِثْلُ لَمْ أَلَمْ - كَفِي بِكَ دَلَالًا أَنْ تَعِيشَ وَتَرْغَمَ. (الارشاد مفید؛ ص ۲۲۵)

^۵ - بسیاری از پژوهشگران عوامل دیگر مانند جلوگیری از تحریفات، احقاق حق مردم و.. را ذکر نموده اند که در واقع زیر مجموعه همان عنوان امر به معروف و نهی از منکر است.

^۶ - وعلی الاسلام السلام اذا قد بليت الامة براع مثل يزيد.

^۷ - این کتاب تألیف نعمت الله صالحی نجف آبادی است که منتقدان زیادی داشت. مؤلف، یگانه عامل قیام حسین(ع) را دعوت مردم کوفه و تشکیل حکومت میدانست.

^۸ - در حالیکه امام حسن و امام حسین(ع) در جریان صلح با معاویه، به هیچ وجه با او بیعت نکردند. زیرا در قرار داد فی مابین آمده است: حسن بن علی هیچگاه معاویه را امرالمؤمنین خطاب نمی کندو.. برای اطلاعات تکمیلی به کتابهای که پیرامون صلح امام حسن(ع) نوشته شده مراجعه گردد.

^۹ پناه بر خدا از اینکه به فرمان ابن مرجانه در آییم. (فرهنگ جامع امام حسین(ع)، ص ۴۳۲)

^{۱۰} - در حدیثی که انس بن حارث از پیامبر نقل نموده، آن حضرت فرمان به یاری امام حسین(ع) داده است: إِنَّ ابْنِي هَذَا يَعْنِي حُسَيْنَ يَقْتُلُ بِأَرْضِي مِنَ الْعِرَاقِ فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَالْيَنْصُرْهُ. (این روایت در کتاب ذخایر العقبی فی

مناقب ذوالقربی احمد بن عبدالله طبری چاپ قاهره ص ۱۴۶- و بدایه و نهایه ابن کثیر جلد ۸ ص ۲۱ (ع) نقل شده است.)

۱۱- طلقاء لقبی بود که مسلمانان صدر اسلام، به ابو سفیان و پیروانش داده بودند. زیرا پس از پیروزی مسلمانان بر قریش پیامبر (ص) ابوسفیان و پیروانش بخشید و به آنها فرمود: (انتم طلقاء) ینی شما ازاد شده هستید! از ان پس مسلمانان به ابو سفیان و اطرافیانش طلقاء می گفتند.

کتابنامه

-
- ابن اعثم کوفی، ابی محمد، **الفتوح**، ج ۵، بیروت: دارالتدوین الجدید، بکمک وزارة معارف حکومت هند، بی تا.
- ابن جوزی، سبط، **تذکرۃ الخواص**، بیروت، مؤسسه اهل البیت، ۱۴۰۱ هـ ق (ص) ۸۱.
- اندلسی، محمد بن عبدالرزق، **عقد الفرید**، ج ۴، بیروت: دارالکتب العربی، بی تا.
- ابن قتیبه، ابوعبدالله محمد بن مسلم، **الامامة والسیاسة**، ج ۲، قاهره: مکتبة المصریة، ۱۳۲۵ هـ ق.
- ابن طاووس، سید، **لهوف**، ترجمه علی رضارجالی تهرانی و قم: انتشارات نوغ، ۱۳۸۰ (ص).
- خوارزمی، ابوالموئید، موفق ابن احمد مکی اخطب، **مقتل الحسین**، ج ۱، نجف: چاپ خانه الزهراء، بی تا.
- (ع) - راوندی، قطب الدین، سعید بن عبدالله، **خرائج وجرایح**، ج ۱، قم: مؤسسه امام مهدی (ع) ۱۴۰ (ص).
- رفاعی عبدالجبار، **معجم ما کتب عن الرسول واهل البیت**، ج (ع) ۸ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۰۱ (ع) (ص) -
- شافعی، علی بن حسن، **تاریخ ابن عساکر**، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت: مؤسسه محمودی، بی تا.
- طبری، شیخ محمد جواد، **با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه**، ج ۳، ترجمه عبدالحسین بینش، قم: پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۰ (ع).
- طبری، محمد بن جریر، **تاریخ طبری**، ج ۴، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۸ (ع) (ص) م.
- ۱۲ - قولویه، جعفر بن محمد، **کامل الزیارات**، ترجمه سید محمد جواد ذهنی تهرانی، قم: گنجینه ذهنی، ۱۳۸۱.
- مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، ج ۴۴، تهران: المطبعة الاسلامی، ۱۳ (ص) ۸ هـ ق.
- مسعودی، علی بن حسین، **مروج الذهب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۰۱ (ع) ۴.
- مطهری، مرتضی، **مجموعه آثار**، ج ۱ (ع)، تهران و قم: صدرا، ۱۳۶۸.

